

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Martyrs

جانبازان

شبا هنگ راد  
۲۳.۰۳.۱۰

## در یادمان جانباختگان چهارم فروردین ماه

در چهارمین روز از بهار ۶۱، خون چند تن از فرزندان توده‌های محروم - محمد حرمتی‌پور، اسد رفیعیان، جواد رجبی، حسن عطاریان و عبدالرسول عابدی - بر برگ‌های سر سبز نشست و جنگل‌های شمال ایران را ماتم‌زده نمود. به عبارتی حقیقی دهه شصت، یکی از سیاه‌ترین دهه‌ها و دهه تعرض گسترده و سازمانیافته سرکوب‌گران رژیم جمهوری اسلامی به انقلاب و انقلابیون بود؛ دهه‌ای بود که دشمنان کارگران و زحمت‌کشان، با توحش بی‌سابقه‌ای به جان کمونیست‌ها و مخالفین خود افتادند و هزاران تن از آنانرا از دم تیغ گذراندند. اگر چه به حق می‌توان گفت که در این دهه سران حکومت در پای‌بندی و وفاداری به مناسبات سرمایه‌داری سنگ تمام گذاشته‌اند و یک لحظه از تعرض به کارگران، زنان و محرومان باز نماندند، در مقابل و به حق هم می‌توان گفت که این دهه، یکی از دهه‌های درخشان و دهه رشادت‌ها و فداکاری‌های بعضاً کمونیست‌ها و مبارزین در مقابل شکنجه‌گران و سرکوب‌گران رژیم جمهوری اسلامی بوده است؛ دهه‌ای بود که جامعه نظاره‌گر تعرض بی‌امان و سازمانیافته مدافعین منافع کارگران و زحمت‌کشان به جانان بشریت و به تبع از آن زندان‌ها شاهد مقاومت و پایداری فرزندان پایدار توده‌های ستم‌دیده بود.

اولین سال از دهه شصت بود، دهه‌ای که دشمن در ابعادی گسترده پای به میدان گذاشته بود و به طور سازمانیافته به توده‌های محروم و فرزندان‌شان یورش آورد. همه جا بوی و رنگ خون و تعرض به انقلاب و انقلابیون را می‌داد و جامعه به میزان باور نکردنی دور اختناق را با شدت بی‌سابقه‌ای طی می‌نمود و زندان‌ها به میدانی توحش‌گری سرکوب‌گران رژیم جمهوری اسلامی تبدیل گردیده بود. می‌خواستند هر گونه صدای آزادیخواهی را در گلو خفه سازند؛ می‌خواستند هر آنچه را که به صلاح‌شان است بر جامعه و مردم تحمیل نمایند؛ می‌خواستند ثبات دل‌بخوایی خود را در درون جامعه حاکم گردانند. کور پرستان به فرمان اربابان‌شان به جان مردم بی‌دفاع افتادند تا مبدا روزی چرخه تولید و سیاست در دست‌اندازهای انقلاب گیر کند و سلطه شانرا به زیر کشد. به همین دلیل سلاح را به عنوان یگانه راه "پیروزمند" خود انتخاب نمودند و تا توانستند دستگیر نمودند و تا توانستند خانه و کاشانه محرومان را به آتش کشانند؛ تا توانستند به سازماندهی خود پرداختند و کمونیست‌ها و انقلابیون را، گام به گام و منطقه به منطقه پس زدند تا سرمایه‌داران جانی در فضائی مملو از "آرامش و ثبات" به استثمار بیرحمانه خود تداوم بخشند. در یک

کلام می‌توان گفت که روند و مسیر جامعه در دهه شصت، روند و مسیر ترمیم و بازسازی سرمایه و تعرض بی‌امان و وحشیانه به انقلاب و انقلابیون بود.

دستگیری‌های روزانه و خانه به خانه، درگیری‌های خیابانی، حاصل اوضاع و وضعیتی بود که جامعه مان در آن دهه، شاهدش بود. چرا که رژیم جمهوری اسلامی با این منطق به میدان آمده بود و مجال هرگونه گفتمان انسانی را بر روی ملیون‌ها انسان مخالف خود بست. وظیفه‌ای خلاف این در مقابلش نبود و به هزاران دلیل روشن هم نمی‌توانست در خلاف منفعت سرمایه‌داران وابسته حرکت نماید. بنابراین دو راه در پیش‌روی مدافعین منافع مردمی قرار داشت، یا کرنش و تسلیم در مقابل وضع موجود و یا ایستادگی و مقاومت در برابر ددمنشی‌های سرکوب‌گران نظام.

زمانه، زمانه انتخاب به پیش و یا به پس بود و به عبارتی دقیق‌تر زمانه، زمانه آزمایش و بیان عملی کمونیست‌ها و مبارزینی بود که برای به سر انجام رساندن انقلاب عزم خود را جزم نمودند تا با تمام وجود دشمنان کارگران و زحمت‌کشان را مورد آماج حملات خود قرار دهند. در حقیقت اگر دهه شصت را از یک‌طرف می‌بایست به عنوان یکی از سیاه‌ترین دهه‌های حاکمان زورگو به ثبت رساند، از طرف دیگر هم می‌توان و جایز است تا این دهه را به عنوان دهه مقاومت و پایداری و تعرض مسلحانه کمونیست‌ها و مبارزین به جان و مال مدافعین سرمایه نوشت؛ کمونیست‌ها و مبارزینی که خلاف جو حاکم بر جامعه، ایستادند و پا پس نه کشیدند و جان دادند تا آرمان کارگران و زحمت‌کشان سرافراز بماند.

به راستی که چهارم فروردین ۶۱ را باید از این دست مقاومت‌ها و پایداری چند کمونیست رزمنده و محاصره شده در جنگل "خی پوس" مازندران، در مقابل صدها مزدور مجهز به سلاح نوشت. کمونیست‌هایی که علی‌رغم اشراف به شرایط خفّاق‌زده حاکم بر جامعه مان و علی‌رغم آگاهی به نیروی وسیع و چند صد نفری دشمنان کارگران و زحمت‌کشان، ایستادند و سینه‌جانیان بشریت را نشانه گرفتند و سر آخر ضربان قلب‌شان با گلوله‌های مزدوران از طپش باز ایستاد تا به راه و آرمان توده‌های ستمدیده وفادار بمانند.

نزدیک به سه دهه است که از این واقعه جانکاه و جانباختن رفقا محمد حرمتی‌پور، اسد رفیعیان، جواد رجبی، حسن عطاریان و عبدالرسول عابدی می‌گذرد. رفقای که با الهام از تئوری نوین انقلاب و با وفاداری عمیق به تداوم راه بنیانگذاران سازمان و خلاف میراث‌خواران و لمیدگان انقلاب، راه پس را انتخاب ننمودند و به پیش رفتند تا پاسخی در خور شایسته به ضرورت‌های حاکم بر جامعه مان دهند.

چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش رهانیبخش خلق‌های ایران) در چنین کوران و فضای مختنق سیاسی جامعه، پای به میدان مبارزه گذاشتند و با نیروی اندک خویش و آن‌هم در میدانی متفاوت طبقاتی به جنگ با سرکوب‌گران رژیم جمهوری اسلامی برخاستند که جنگ‌های شمال ایران، یکی از آن عرصه‌های مبارزاتی بود؛ عرصه‌ای که بخشی از پرونده کمونیست‌ها را از آن خود ساخت. ۱۴ ماه فعالیت مستمر مسلحانه در جنگ‌های مازندران توسط "چفخا (آرخا)"، مبین این حقیقت آشکار بود که در برابر دشمن مسلح، راه و مقابله‌ای به غیر از راه تعرض و کار بست سلاح نیست. این رفقاء بر این باور بودند و بر این ایده پای می‌فشرده که تنها با این زبان و منطق است که می‌توان سران حکومت را به زانو در آورد؛ زبانی که متضمن سودمندی بسترهای دیگر مبارزاتی در شرایط سلطه دیکتاتوری خشن و عریان است.

جای دارد تا در چهارم فروردین ۸۹، یاد این رفقا و همهٔ جانبختگان راه رهایی را که در یکی از سیاه‌ترین دوران رژیم جمهوری اسلامی پا پس نکشیدند و به انحای گوناگون در برابر جرثومه‌های فساد و تباهی ایستادند و جان دادند، گرامی بداریم و بر این باور باشیم که روزی خشم و غضب توده‌های محروم و آن‌هم در بستر مبارزه‌ای تعیین کننده، عمارت و حاکمیت سرمایه‌داران وابسته را خرد خواهد نمود.

**یادشان گرامی و راهشان پُرهرو باد!**

۳ فروردین ۱۳۸۹

۲۳ مارس ۲۰۱۰